



من یار مهربانم



بلور و تبلور!



ورزش



۲۴



تلفن همراه

۲۶



پرواز کن غذا!

۱۲



راهنمای
غارنوردی

آسم

۱۴





● محمّدعلی متقی
● تصویرگر: مسعود قره‌باغی

۹ بهمن

۱۱ بهمن

ولادت حضرت امام حسن عسگری (ع)

نشان دادن خوشحالی، نزد شخص غمگین، از ادب دور است.

امام حسن عسگری در سال ۲۳۲ هجری قمری در شهر مدینه به دنیا آمدند. ایشان در زمان به شهادت رسیدن پدرشان در مدینه حضور داشتند و در کودکی به امامت رسیدند. از صفات مهم این بزرگوار، حکمت و دانش ایشان بود. امام حسن عسگری (ع) پدر حضرت امام مهدی (عج) هستند. ما مسلمانان به انتظار ظهور امام مهدی (عج) چشم به راه داریم.

۱۲ بهمن

بازگشت امام خمینی (ره) به ایران و آغاز دهه‌ی فجر

تظاهرات مردم، هر روز پر شورتر و باشکوه‌تر می‌شد. شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی هم اصلی‌ترین خواسته‌ی مردم را مطرح می‌کرد. امام خمینی شرط ورود به کشور را خروج شاه تعیین کرده بودند. با فرار شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷ امام تصمیم به بازگشت گرفتند. قرار بود این بازگشت تاریخی در روز پنجشنبه پنجم بهمن ۱۳۵۷ انجام گیرد. اما حکومت، با بستن فرودگاه‌ها مانع این کار شد. با انتشار خبر بسته شدن فرودگاه‌ها، مردم خشمگین به خیابان‌ها ریختند و با شعارهای کوبنده، دولت بختیار را تحت فشار قرار دادند. سرانجام، تظاهرات عظیم مردم، بختیار را مجبور کرد تا فرودگاه‌ها را باز کند. در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، پرشکوه‌ترین استقبال تاریخی ایران شکل گرفت. هوایمای امام خمینی حوالی ساعت نه صبح در فرودگاه مهرآباد بر خاک ایران نشست.

وفات حضرت معصومه (س)

یک سال بعد از هجرت امام رضا (ع) به خراسان، حضرت فاطمه‌ی معصومه (س) به شوق دیدار برادر و انجام وظیفه‌ی دینی، به طرف خراسان حرکت کردند. ایشان در هر شهر و منطقه‌ای مورد استقبال مردم قرار گرفتند. وقتی کاروان حضرت معصومه به شهر ساوه رسید، عده‌ای از مخالفان اهل بیت و مأموران حکومتی، راه ایشان را بستند و با همراهان حضرت، وارد جنگ شدند. در این جنگ مردان کاروان به شهادت رسیدند و حضرت فاطمه‌ی معصومه (س) نیز بیمار شدند. ایشان در شهر قم چشم از جهان فرو بستند.

منبع: نگاهی بر زندگانی حضرت فاطمه‌ی معصومه (س)
نوشته‌ی غلامرضا حیدری ابهری



۱۴ بهمن روز ملی فناوری فضایی

«روز ملی فناوری فضایی» روزی است که ما ایرانیان با پرتاب موفقیت آمیز ماهواره امید در ۱۴ بهمن سال ۱۳۸۷ توانستیم به جمع «کشورهای دارای فناوری پرتاب ماهواره» بپیوندیم. پس از آن، ما هر ساله در این روز، پرتاب این ماهواره را همراه با فعالیت‌های فضایی دیگر جشن می‌گیریم.

۱۹ بهمن روز نیروی هوایی

یک هفته از ورود امام به ایران گذشته بود و رژیم شاهنشاهی نفس‌های آخر را می‌کشید. هنوز مردم نگران آینده‌ی انقلاب بودند و تلاش می‌کردند تا ارتش را با خود همراه کنند.

در این شرایط، نظامیان فداکار و متعهد نیروی هوایی به این نتیجه رسیدند که باید دست به کار بزرگی بزنند و وظیفه‌ی ملی و مذهبی خود را انجام دهند. آن‌ها با یک حرکت شجاعانه به سیل خروشان ملت پیوستند و با حضور در اقامتگاه امام به انقلاب پیوستند.



۲۲ بهمن پیروزی انقلاب اسلامی

شعر «دارا انار دارد» از اولین شعرهایی است که به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی سروده شده است. این شعر به سرعت مورد توجه مردم قرار گرفت و با استفاده از آن سرود زیبایی نیز ساخته شد.

«افشین علا» سراینده‌ی خوب و شناخته شده‌ی شعر «دارا انار دارد» آن را در سن هفده سالگی سروده است. از او خواستیم درباره‌ی این شعر و سرودی که از روی آن ساخته شده، خاطره‌ای برایمان بگوید. او گفت: «بعد از ساخته شدن و پخش سرود، من که هفده ساله بودم، به صدا و سیما رفتم. آن جا هیچ کس باور نمی‌کرد که یک پسر هفده ساله این شعر را سروده باشد. بنابراین، من هم چیزی نگفتم و یواشکی به خانه برگشتم.»

آن روز افشین علا در سکوت به خانه برگشت. اما شعر «دارا انار دارد» برای همیشه در خاطرات انقلاب ما باقی ماند.

دارا انار دارد

یک عمر خوانده بودیم
دارا انار دارد
در دست کوچک خود
سارا انار دارد

ما مشق می‌نوشتیم
با شور و شادمانی
غافل از این که دارا
حتی نداشت نانی

سارا گلوله‌ای خورد
وقتی شعار می‌داد
هنگام مرگ خورش
بوی بهار می‌داد

در دست‌هایش امروز
دارا تفنگ دارد
با دشمنان سارا
او قصد جنگ دارد

دارا که مشق ما بود
در جبهه‌هاست امروز
درس شجاعت او
سر مشق ماست امروز.

افشین علا



نگین شکسته

• عزت‌اله الوندی
• تصویرگر: میثم برزا



یونس حکاک، غمگین و مضطرب بود. او نزد امام هادی علیه‌السلام آمد و گفت: مولای من... شما را به خدا از خانواده‌ی من حمایت فرمایید.

امام از مرد حکاک، علت ناراحتی‌اش را پرسید.

یونس حکاک گفت: تصمیم گرفته‌ام از شهر بروم و نگران سرنوشت خانواده‌ام هستم.

امام هادی (ع) فرمود: چرا چنین تصمیمی گرفته‌ای؟

یونس حکاک گفت: یکی از مقامات حکومت

بنی‌عبّاس، نگینی به من داد که بسیار ارزشمند و

قیمتی بود. او از من خواست روی آن نگین نقشی را

حک کنم. هنگام کار، این نگین از وسط دو نیم شد.

فردا قرار است آن را به صاحبش تحویل بدهم. اگر

بفهمند که نگین با ارزش شکسته، مرا می‌کشند... یا

این‌که با هزار ضربه‌ی تازیانه، شکنجه می‌دهند.

حضرت امام هادی فرمود: به منزلت برگرد. به خواست

خدا جز خیر چیزی نخواهد بود.

روز بعد، یونس حکاک دوباره ترسان و لرزان خدمت امام هادی (ع) رسید و گفت: آمده‌اند و نگین را می‌خواهند.

امام فرمود: به خانه‌ات برگرد که خداوند برای تو جز خیر نخواسته است.

یونس پرسید: مولای من، نمی‌دانم باید به آن‌ها چه بگویم؟

امام لبخندی زد و فرمود: برگرد و به آن‌چه به تو می‌گویند گوش فرا بده.

یونس رفت و پس از مدتی با لبان خندان بازگشت. او به امام گفت: صاحب نگین گفته است که خیال دارم آن نگین را به دو نفر هدیه بدهم.

بنابراین، او خواست که من نگین را از وسط به دو نیم تقسیم کنم!

امام هادی با خشنودی دست به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا سپاس ما از آن توست که ما را از گروه شکرگزاران قرار داده‌ای.

کوله‌بار سفر

در شبی سرد و بارانی، امام سجاد علیه‌السلام را دیدم

که بر دوش خود کیسه‌ای می‌بردند.

گفتم: ای فرزند رسول خدا... چرا تن خود را چنین

خسته و آزرده می‌فرمایید؟... این بار، چیست که بر دوش

دارید؟

امام فرمود: سفری در پیش دارم و توشه‌ی آن را آماده کرده‌ام تا در جای امنی بگذارم.

گفتم: اجازه بدهید که من یا خدمتکارم این بار را به دوش بگیریم.

حضرت لبخندی زد و پیشنهاد ما را نپذیرفت. پس از چند روز، بار دیگر خدمت

ایشان رسیدم و پرسیدم: آیا به سفری که فرموده بودید، نرفتید؟

امام سجاد علیه‌السلام فرمود: منظور من سفر به جهان آخرت بود... آمادگی

برای این سفر، فقط در دوری از کارهای ناپسند و تلاش در راه خیر است.

با این سخن حضرت، متوجه شدم که در آن کیسه‌ها، غذا و دیگر خوراکی‌هایی

است که امام به خانه‌ی فقیران و مسکینان می‌برده‌اند.



وصیت امام کاظم (ع) به فرزندانش



روزی امام کاظم علیه السلام به فرزندانش فرمود: ای فرزندانم، به شما وصیتی می‌کنم که هر کس آن را به خاطر بسپارد، به بدی گرفتار نخواهد شد. فرزندان حضرت با تمام وجود به سخنان پدر گوش سپردند و چشم به دهان ایشان دوختند. امام فرمود: اگر کسی در هنگام عصبانیت به شما ناسزایی گفت و مدتی بعد، از شما عذرخواهی کرد، مهربان باشید و عذرخواهی او را بپذیرید. حتی اگر گوینده‌ی ناسزا گفته‌ی خود را انکار کرد، شما نیز گفته‌ی او را فراموش کنید.

پرسش

زن به دختر رسول خدا گفت: من، مادر ناتوان و بیماری دارم که در نماز به مشکلی برخوردیده است، او مرا خدمت شما فرستاده تا در این باره، چیزی از شما بپرسم.

حضرت فاطمه (س)، درباره‌ی آن پرسش پاسخی مناسب دادند. آن زن، چندین سؤال دیگر مطرح کرد و حضرت فاطمه (س) همه‌ی سؤالات را پاسخ دادند. سپس آن زن سرش را پایین انداخت و با شرمندگی به خاطر پرسش‌های فراوانش گفت: ای دختر رسول خدا! دیگر مزاحم نمی‌شوم.

حضرت فاطمه فرمودند: اگر کسی بار سنگینی را به بام ببرد و برای این کار صد هزار دینار مزد بگیرد، از بردن بار خسته می‌شود؟

زن گفت: نه!... خسته نمی‌شود. زیرا در برابر کارش مزد زیادی گرفته است.

حضرت فرمود: خدا برای دادن پاسخ درست به هر مسئله‌ای، بیشتر از تمام مرواریدهای جهان، پاداش می‌دهد! پس چگونه من می‌توانم از پاسخ دادن به پرسش‌ها خسته شوم؟



منابع:
• بحار الانوار
• علل الشرایع

The background of the page is decorated with several pink tulips with green stems and leaves, scattered across the white space.

احساس من

● شاعر: اسدالله شعبانی
● تصویرگر: هدا حدادی

احساس من داشت
یک چگه خورشید
زنبوری آن را
بو کرد و نوشید

احساس من داشت
یک تگه لبخند
یک جوجه آن را
از شعر من کند

احساس من داشت
یک غنچه‌ی شاد
آن غنچه وا شد
با بوسه‌ی باد

احساس من داشت
یک شعرِ کودک
آن را سرودند
گل‌های کوچک.

شب

• شاعر: الینور فارجنون
• ترجمه‌ی حبیب یوسفزاده

شب این جانمی ماند
رفتنِ شب، مثل روز روشن است!
شب، می‌رود
حتّی اگر با هزاران ستاره‌ی زرّین
به سقفِ آسمان سنجاق شده باشد
حتّی اگر کُنده‌ای از ماه به پایش بسته باشند
یا در پِله‌ای از ابرهای سیاه، مانده باشد...
شب به سر می‌رسد آخر
مثل قصّه‌ها
مثل غصّه‌ها.



فک



• نویسنده: شهرام شفیعی
• تصویرگر: ندا عظیمی

دیروز صبح یک نفر به موزه تلفن زد. او به زن عمو گفت که دو نفر جهانگرد ژاپنی به دیدن موزه‌ی شما می‌آیند. بعد هم آن‌ها می‌خواهند برای ناهار و خرید. به بازارچه‌ی ساحلی بروند... شما یک مترجم زبان ژاپنی ندارید که همراه آن‌ها برود؟ زن عمو، گوشی تلفن را پایین آورد و به ما گفت: «برای دو تا جهانگرد ژاپنی، مترجم می‌خواهند...»

بابا که مشغول جوییدن ناخن‌هایش بود، گفت: «پارسال، جهانگردهای ژاپنی توی دریا غرق شدند. این ژاپنی‌ها هیچ وقت مترجم نیست!»

زن عمو فکری کرد و به آقاها گفت: «می‌خواهند برای ناهار بروند ساحل؟... نه... ما این‌جا مترجم زبان ژاپنی نداریم... اما برای ناهار، کباب گوساله داریم که بدون مترجم هم می‌شود آن‌را خورد... چون که کاملاً پخته و اصلاً حرف نمی‌زند!»

همین موقع، عموجان بی‌تربیت گوشی را از دست زن عمو گرفت و گفت: «بینم، شما مترجم زبان ژاپنی می‌خواستید؟... بله... بله... درست فهمیدید... خودم هستم... من یک هفته با یک بچه‌ی ژاپنی که پدر و مادرش گم شده بودند، حرف زدم و سرگرمش کردم... پرسیدید بچه‌ها چند سالش بود؟... او فقط سه ساعت از تولدش می‌گذشت!... نه... اصلاً نگران نباشید. زبان ژاپنی مثل گلبول قرمز در خون من جریان دارد... من مهمان‌ها را می‌برم یک جای خوب و یک ناهار عالی بهشان می‌دهم.»



بعد از این حرف‌ها، عموجان گوشی تلفن را گذاشت سر جایش. آن وقت، وسط سر طاسش را با انگشت شست خاراند و گفت: «من یک لغت ژاپنی را فراموش کرده‌ام... شما می‌دانید ژاپنی به زبان ژاپنی چی می‌شود؟!» مامان عینک ظریف و زیباییش را روی دماغش بالا برد و گفت: «جناب عموجان، به نظر من شما اصلاً ژاپنی بلد نیستید. اگر شما توی ژاپن، یک کنسرو ماهی را باز کنید و بخواهید به یک گربه بگویید بیاید بخورد، گربه‌ها متوجه حرف شما نمی‌شود و عقب عقب می‌روند!»

بابونه جیغی کشید و گفت: «وای... گربه‌ها آن قدر عقب عقب رفت تا یک ماشین آمد و از رویش رد شد!»

بابا پرید جلو و ابر خیالات بابونه را بالای سرش پخش و پلا کرد.

- دخترم... فکرهای پد نکن... به یک ظرف بزرگ بستنی خامه‌ای با تکه‌های موز فکر کن.

عموجان گفت: «لطفاً به دوتا ظرف بستنی خامه‌ای با تکه‌های موز فکر کن!... چون که هر وقت

من می‌خواهم برای خودم این فکر را بکنم، به جای بستنی، یک تماش می‌بینم!»

عموجان با بی‌قراری رفت لب پنجره‌ی آشپزخانه و به محوطه نگاه کرد. چون که منتظر

میهمان‌های ژاپنی‌اش بود و می‌دانست که به مترجم‌ها پول خوبی می‌دهند.

- با پولش برای خودم یک کلاه از جنس پشم شتر قهوه‌ای می‌خرم. الان پنج سال است که آرزو

دارم یک کلاه از جنس پشم شتر قهوه‌ای داشته باشم. هر روز می‌روم و آن را پشت ویتترین مغازه

نگاه می‌کنم. روزهایی هم که نمی‌توانم بروم، تلفن می‌زنم و حال کلاه را از فروشنده می‌پرسم!





زن عمو آهی کشید و پرسید: «تو به کلاه فروشی تلفن می‌زنی؟!»
 - بعله... تقریباً هفته‌ای یک بار تلفن می‌زنم... فروشنده گوشی را برمی‌دارد و می‌پرسد شما؟... من هم می‌گویم: شتر هستم دوست عزیز!
 - شتر؟!

- این به صورت خلاصه، یعنی همان کسی که می‌خواهد کلاه پشم شتر بخرد!
 با شنیدن این حرف‌ها، زن عمو هنّ و هنّی کرد و از جایش بلند شد. بعد قلک بزرگ سفالی‌اش را از روی یخچال برداشت و روی میز ناهارخوری گذاشت.
 - من از چهارسالگی تا حالا، پس‌اندازهایم را توی این قلک ریخته‌ام. الان قلک را می‌شکنیم و با پول‌هایش برای تو یک کلاه شتری می‌خریم. به شرطی که دیگر هیچ‌وقت خودت را شتر معرفی نکنی!

با شنیدن این حرف، مامان گریه کرد و پرّه‌های دماغش لرزید. بابا پرسید: «چرا گریه می‌کنی خانم؟»
 مامان گفت: «تو خیلی بی‌احساسی... فکرش را بکن... یک دختر کوچولوی چهارساله، توی این قلک پول ریخته... یک دختر کوچولوی چاق!... من الان می‌توانم خیلی خوب آن دختر را در حال ریختن پول توی قلک ببینم... البته قلک را نمی‌بینم. چون دختره خیلی چاق است و جلوی دید را گرفته!»

زن عمو که با دسته‌ی هاون بالای سر مامان ایستاد بود، با عصبانیت به مامان نگاه کرد و دسته‌ی هاون را توی مشتش فشار داد. بابونه، با انگشتش قلک و مامان را نشان داد و به زن عمو گفت: «این مامان است... قلک این است که روی میز گذاشته‌اید!»

زن عمو ناگهان با یک حرکت، دسته‌ی هاون را بالا برد و روی قلک کوبید. با این کار، قلک ریزریز شد و ناله و فریاد بابا هم به آسمان رفت. چون که تکه‌های قلک توی چشمش پریده بود!
 بله دوستان... بابا از شدت درد، کف آشپزخانه دراز کشیده بود. بابونه هم روی زمین نشسته بود و به همین علت موفق شد دکمه‌ی لباس خرس پشمی‌اش را پیدا کند!
 عموجان با دیدن این صحنه گفت: «ناراحت نباشید. خیلی خوب است که تکه‌های یک قلک توی چشم آدم بیفتد. این جو‌ری این مرد جوان، با فرهنگ پس‌انداز آشنا می‌شود!»



مامان که دستپاچه شده بود و هی بالا و پایین می‌پرید، یک قاشق از توی کابینت آورد و بالای سر بابا نشست.
 - نگران نباش عزیزم... تو زنده می‌مانی... مقاومت کن!

بابونه سر بابا را گرفت و مثل فیلم‌ها آن‌را به طرف خودش چرخاند.

- بابا... مامان راست می‌گوید... تو زنده می‌مانی... خواهش می‌کنم تا موقع پخش کارتون پلنگ صورتی، زنده بمان!

- آ... آ... فکر کنم این بچه گردنم را هم شکست!

عموجان دود سیگار سرطان‌زایش را با عصبانیت کنار زد و گفت: «تو دیگر داری موضوعات را با هم قاتی می‌کنی!... الان موضوع این

است که چشم‌هایت کور شده... مسئله‌ی گردنت را می‌گذاریم برای یک وقت دیگر!»

- آ... آ... وای... کل پس‌انداز پنجاه‌ساله‌ی زن عمو الان توی چشم‌های من است!... این چیه؟!...

چرا قاشق آورده‌ای خانم؟

- چشم‌هایت را خوب باز کن تا با این قاشق، تکه‌های خرد شده‌ی قلک را بیرون بیاورم!

- حالت خوب است خانم؟... با قاشق؟!... مگر می‌خواهی بستنی بخوری؟!

من گفتم: «مامان... اگر دستت بلرزد، چشم چپ بابا را با قاشق می‌آوری بیرون!»

مامان با دست‌های لرزان، به خودش و قاشق نگاه کرد. بعد مثل کسی که از رفتار خودش پشیمان شده باشد، قاشق را پرت کرد یک طرف.

زن عمو هنّ و هنّی کرد و گفت: «این‌جا تاریک است. بخوابانیدش روی میز تا نور لامپ بیفتد توی چشم‌هایش. باید محکم توی چشم‌هایش فوت کنیم.»

بابا با شنیدن این حرف فریاد زد: «نه... نه... من از آمپول می‌ترسم!»

من گفتم: «فکر کنم پرده‌های گوش بابا هم پاره شده!»



بله دوستان... ما دست‌وپای بابا را گرفتیم و او را دراز به دراز روی میز آشپزخانه خوابانیدیم. ناگهان عموجان بی‌ترپیت، مثل عقاب خودش را به پنکه رساند و آن را روشن کرد. با این کار، بقیه‌ی خاکی‌های سفال که روی میز بود، روی هوا بلند شد و صاف توی چشم‌های بابا رفت!

- آی... آخ... وای... خدایا نجاتم بده... ولم کنید... الان توی چشم‌هایم آن قدر خاک هست که می‌شود تویش یک جنازه دفن کرد!

زن عمو ی چاق‌و‌صبور، ریه‌های بزرگش را پر از هوا کرد و پرسید: «چرا پنکه را روشن کردی عزیزجان؟... گرم شده‌ای؟... الان وسط زمستان هستیم!»

عموجان گفت: «مگر قرار نبود توی چشم‌های این آقا فوت کنیم؟... چه کسی می‌خواست این کار را انجام بدهد؟... من و تو که دیشب یک عالمه سیر خورده‌ایم!... من امروز صبح به خاطر بوی سیر از انجمن طرفداران تیم والیبال اخراج شدم!... این خانم جوان هم که فقط گریه می‌کند و نمی‌تواند به صورت همزمان، هم اشک بریزد و هم فوت کند!... این دوتا بچه هم که کم‌خونی دارند و اگر فوت کنند، سرشان گیج می‌رود... آن وقت شب دوباره باید اسفناج پنخته بخوریم!»

مامان تندتند کتاب کمک‌های اولیه را ورق زد و بعد با ناامیدی آن‌را کناری انداخت. بعد گفت: «این‌جا فقط درباره‌ی شکستگی دست و پا نوشته... یعنی حتماً باید دست‌وپایش شکسته باشد تا بتوانیم کمکش کنیم؟!»

بابونه قورت قورت از آب‌میوه‌ی غیرطبیعی‌اش خورد و گفت:

«خب بیایید دستش را بشکنیم... من می‌خواهم به پدرم کمک کنم!»

زن عمو گفت: «صبر کنید... من چای درست کرده‌ام... چای خالص کم‌رنگ، اگر خنک شده باشد، برای شست‌وشوی چشم خوب است. من چای را توی این لگن می‌ریزم. تو هم صورت‌ات را توی چای فرو می‌کنی. بعد چشم‌ها را باز و بسته می‌کنی. آن وقت هرچه آشغال هست از توی چشم‌ت می‌آید بیرون.»



بعد از توضیحات زن عمو، لگن چای با کمک مامان آماده شد. بابا صورتش را توی چای فرو کرد و قُلب قُلب صدا داد. چند لحظه بعد هم سرش را آورد بیرون و گفت: «امروز کیک مربّایی نپخته‌اید؟»

- کیک مربّایی می‌خواهی چه کار عزیزم؟

- دارم چای می‌خورم!... من همیشه چایم را با کیک مربّایی می‌خورم!

عموجان توی لگن را نگاه کرد و گفت: «لگن را خالی کرده!... لطفاً چشم مرا با شیرموز شست‌وشو بدهید!»

زن عمو آه عمیقی کشید و گفت که یک پیرزن بعد از پنجاه سال کار توی آشپزخانه، واریس می‌گیرد و همه‌ی رگ‌هایش می‌زند بیرون.

بچه‌ها، وقتی یک خانم پیر درباره‌ی واریس و رگ‌های بیرون زده‌ی پایش حرف می‌زند، معنی‌اش این است که به این زودی‌ها از شیرموز خبری نیست!

عموجان به بابا گفت: «چه‌جوری توانستی یک لگن چای بخوری؟... به نظرم درست است که چشم‌هایت را از دست داده‌ای، ولی کلیه‌های جادار و سالمی داری!»

بابا گفت: «من بینایی‌ام را از دست داده‌ام... دیگر نمی‌توانم از خیابان رد شوم و از این به بعد باید از عصا استفاده کنم... کلیه‌های سالم به چه درد من می‌خورد؟... آیا با کمک یک کلیه‌ی سالم می‌شود از خیابان رد شد؟!»

به هر حال مامان و زن عمو، دوباره لگن را پر از چای کردند و مشغول شست‌وشو دادن چشم‌های بابا شدند. وقتی کار تمام شد، صورت بابا را با حوله خشک کردیم و او را بردیم و روی تخت خودش خوابانیدیم.





- خدایا... من دوباره می‌توانم دنیای اطرافم را ببینم... نگاه کنید... بابونه چه قدر بزرگ شده! عموجان گفت: «اگر این حوله را بچلانیم، یک استکان چای برای صبحانه خواهیم داشت!» من پرسیدم: «از کجا می‌توانیم بفهمیم که همه‌ی تکه‌های قلک از چشم بابا بیرون آمده؟» بابونه با چشم‌هایی که برق می‌زد گفت: «من می‌دانم!... تکه‌ها را می‌چسبانیم به هم. اگر یک قلک کامل درست شد، معلوم می‌شود که دیگر چیزی توی چشم بابا نمانده!» بعد از این که حال بابا بهتر شد، همه به آشپزخانه برگشتیم تا پول‌ها را جمع کنیم. اما متوجه شدیم که هیچ پولی روی میز نیست و عموجان باز هم نمی‌تواند کلاه شتری داشته باشد.

بابونه کمی از آب میوه‌ی غیرطبیعی‌اش را هورت کشید و گفت: «باید توی چشم‌های بابا را خوب بگردیم!» زن عمو روی دوتا صندلی نشست و پشت دست‌های چاق و قرمزش را خاراند. بله... این زن عمو وقت‌هایی که خیلی غصه‌دار باشد روی یک صندلی جانی می‌گیرد.



همان‌طور که گفتیم، قلک خالی بود. بنابراین، همه داشتند به عموجان نگاه می‌کردند. ما هر وقت از خالی بودن چیزی تعجب می‌کنیم، به عموجان خیره می‌شویم!

- چرا این جور ی به من نگاه می‌کنید؟... من پیراشکی را خیلی دوست دارم... سمبوسه را هم همین‌طور... دوست دارم از دست‌فروش‌ها و دوره‌گردها خوراکی بخرم... خوراکی‌های کتیف خیلی خوش‌مزه‌اند... زن عمو می‌گوید هر چیزی بخوای، خودم برایت درست می‌کنم. من دوست داشتم توی خیابان سمبوسه بخورم... به نظر شما زن عمو می‌توانست برایم سمبوسه‌ای درست کند که توی خیابان درست شده باشد؟

- تو چه جوری توانستی در طول این پنجاه سال، بدون شکستن قلک، سکه‌ها را از توی آن بیرون بیاوری؟

- روغن کنجد را برمی‌داشتم و می‌ریختم توی قلک، سکه‌ها لیز می‌شدند و می‌آمدند بیرون!... می‌دانی که روغن‌های گیاهی برای سلامتی مناسب‌تر هستند!

- خدایا... پنجاه سال است که من دارم از خودم می‌پرسم چرا روغن کنجد ما زود به زود تمام می‌شود!

اوضاع ناجوری پیش آمده بود و حتی من هم داشت گریه‌ام می‌گرفت. مامان مشغول مالیدن شانه‌های زن عمو شده بود و سعی می‌کرد دل‌داری‌اش بدهد.

- زن عمو... شما فقط گاهی یک سکه‌ی کم‌ارزش توی این قلک می‌انداختید. مهم نیست... پول زیادی که توی آن نریخته بودید....

- من از چهارسالگی آن قلک را داشتم و دلم نیامده بود آن‌را بشکنم. اما به خاطر این که این مرد اسم خودش را شتر نگذارد، آن‌را شکستم. ولی آخرش او دل مرا شکست.

با گفتن این حرف‌ها زن عمو نفس بسیار عمیقی کشید و بزرگ و بزرگ‌تر شد. مامان یک صندلی دیگر آورد و گفت: «جناب عموجان... آن قدر زن عمو صبور و مهربان را حرص و جوش دادید که از این به بعد باید روی سه تا صندلی بنشیند!... یک رکورد جهانی دیگر!»

عموجان بی‌تربیت گفت: «امیدوارم بتوانم ژاپنی‌ها را راضی کنم که با تک‌تک پیراشکی‌ها، عکس یادگاری بگیرند. آن وقت می‌توانم سی‌وهفت تا پیراشکی بخورم!»

مهمان‌های تازه وارد، یک زن و شوهر جوان ژاپنی بودند. من آن‌ها را بردم تا موزه را خوب تماشا کنند. وقتی به سالن پذیرایی برگشتیم، عموجان لباس‌هایش را پوشیده بود تا با ژاپنی‌ها به بازارچه‌ی ساحلی برود....



بخندیم

و بدانیم

هرگز نباید مهربانی‌های دیگران را با بی‌مهری پاسخ دهیم.



راهنما



غار نوردی چیست؟

غارنوردان غیر حرفه‌ای، برای ورزش و تفریح به غارها می‌روند. اما غارنوردان حرفه‌ای هدف‌های علمی دارند. هدف‌هایی مثل بررسی زمین‌شناسی، دیرینه‌شناسی و... به هر حال برای این که به عنوان یک غارنورد، بتوانید به گردش در غارها بروید، باید قبل از آن، کمی با کوه‌نوردی و سنگ‌نوردی هم آشنا باشید.

غار چیست؟

غار به حفره‌هایی می‌گویند که بر اثر عوامل مختلف، در طول میلیون‌ها سال در دل صخره‌ها و یا داخل زمین به وجود آمده و اندازه و شکل مشخصی هم ندارد.



در غار چه چیزهایی نخوریم؟

از خوردن سوسیس، کالباس و چاشنی‌های تند و محرک خودداری کنید. این خوراکی‌ها چربی و نمک و ادویه‌ی زیادی دارند و باعث دفع آب بدن می‌شوند. خوردن نوشابه‌های گازدار هم کار غارنوردی را سخت می‌کند!

استراحت در غار

یکی از بهترین روش‌ها برای جلوگیری از خستگی، استراحت‌های کوتاه در طول کوه‌نوردی و غارنوردی است. در این سفرها می‌توان بعد از هر دو ساعت فعالیت، ۱۵ دقیقه برای استراحت در نظر گرفت.



خطرات غارنوردی

- احتمال ریزش سنگ‌ها روی غارنوردان و یا بسته شدن مسیر با سنگ‌ها
- گم‌شدن
- سقوط از ارتفاع
- سرمازدگی
- شکستگی اندام‌های بدن
- نایب‌نایی موقت یا ضعیف شدن بینایی
- بیماری‌های مربوط به پرتوهای رادیواکتیو و گردوغبار سقی
- هجوم خفاش‌ها: خفاش‌ها می‌توانند منتقل‌کننده‌ی بیماری «هاری» باشند.
- تب هفت‌روزه: از طریق تماس با آب آلوده به فضولات خفاش‌ها و موش‌های صحرایی ایجاد می‌شود.



غارنوردی

• سحر حیدری

سفر اسرار آمیز

با خودمان چه ببریم؟

شما در غارنوردی تفریحی، وسایل زیادی لازم ندارید. چون که معمولاً مسئولیت امنیت شما و تأمین وسایل لازم، برعهده‌ی راهنمای سفر است. اما غارنوردان حرفه‌ای‌تر، چه وسایلی با خودشان دارند؟

۱. کلاه محافظ: یکی از وسایل مهم غارنوردی است که در مقابل ریزش سنگ یا برخورد با دیواره‌ی غار از سر شما محافظت می‌کند. کلاه‌های غارنوردی معمولاً چراغ دارند.

۲. لباس غارنوردی: نوع لباس با توجه به آب و هوا و مقدار رطوبت غارها انتخاب می‌شود. لباس‌های نخی که دوام کمتری دارند، در غارهای خشک استفاده می‌شوند و لباس‌های نایلونی برای حرکت در غارهای مرطوب مناسب هستند. احتمال سینه‌خیز رفتن در غار زیاد است. پس لباس غار باید محکم، ضخیم و راحت باشد.

۳. کفش غارنوردی: چکمه‌های بلند که زیره‌ای محکم و مقاوم داشته باشند تا به راحتی بتوان بر سنگ‌های تیز و برنده پا گذاشت. این کفش‌ها کمک می‌کنند تا در

مناطق خیس و گل‌آلود به راحتی حرکت کنیم و لیز نخوریم.

۴. دستکش‌های مخصوص: محکم و انعطاف‌پذیر هستند و مانع خراشیدگی و آسیب دیدن دست‌ها می‌شوند.

۵. چراغ و باتری: به‌خاطر تاریک بودن غارها، برای غارنوردی حتماً باید چراغ‌های مجهز به باتری همراه داشته باشید.

۶. ساک غارنوردی: بهتر است ساک، استوانه‌ای شکل و قطرش طوری باشد که بتواند به راحتی از حفره‌های کوچک عبور کند.

۷. دوربین

۸. نقشه‌ی غار، قطب‌نما و سوت

۹. آب و غذا

۱۰. کمک‌های اولیه

۱۱. طناب، قرقره، چکش، میخ‌های مخصوص و سایر وسایل اختصاصی برای بالارفتن و فرود آمدن.

دانستی

○ داخل غارها تاریکی مطلق حاکم است. موش‌هایی که در غار زندگی می‌کنند بینایی ندارند. چون اگر داشتند هم به دردشان نمی‌خورد!

○ عمیق‌ترین غار دنیا در گرجستان است و ۲۱۹۷ متر عمق دارد. طولانی‌ترین غار دنیا هم در کنتاکی آمریکا است و حدود ۶۵۱ کیلومتر طول دارد.

○ طولانی‌ترین غار نمکی جهان یعنی غار «نمک‌دان» به طول ۶۵۸۰ متر، نزدیک قشم قرار دارد.

غار کتله‌خور در زنجان
عکس‌ها از علی خوش‌جام



• نرگس الهیاری و روشنک فتحي
• تصویرگر: طاهر شعبانی

آسم

آلرژی یا حساسیت، واکنش بدن ما در برابر مواد مختلف است. چیزهایی مثل گردهی گیاهان، دود، بعضی غذاها و... می توانند باعث ایجاد حساسیت شوند. مواد حساسیت زایا باعث می شود که بدن ما مشغول دفاع از خودش شود. اما اگر این درگیری ادامه پیدا کند، برای ما مشکلات و ناراحتی هایی به وجود می آید.

آسم یک بیماری حساسیتی است که مجاری هوایی را درگیر کرده و تنفس بیمار را دچار مشکل می کند.

تنفس غلط

بسیاری از بچه ها، با دهان نفس می کشند. آن هم به صورت سریع و کوتاه... اگر با بینی و عمیق نفس بکشیم، هوای گرم و مرطوب وارد ریه های ما می شود و برای سلامتی مان بهتر است.



بیماری روزهای تعطیل!

در جهان از هر ۱۱ کودک، یک نفر گرفتار بیماری «آسم» است. هر سال، بچه های جهان به علت بیماری آسم ۱۴ میلیون روز به مدرسه نمی روند.



هوای سرد

آغاز فصل سرد، بچه های مبتلا به آسم را دچار گرفتاری هایی می کند. در زمستان هوا سرد و رطوبت آن کم است. بهتر است لباس گرم بپوشیم و از دستگاه بخور استفاده کنیم.

اگر سرماخوردگی ها و عفونت های تنفسی دیگر، به خوبی درمان نشوند، می توانند در بچه ها و بزرگسالان، ایجاد آسم کنند.



غذاهای آلرژی زا

بعضی از غذاها در بعضی از افراد باعث پیدا شدن علامت های آسم می شود. غذاهایی مثل: شیر، تخم مرغ، سویا، گندم، بعضی میوه ها، آجیل، ماهی و....



حیوانات

حیواناتی که در بعضی خانه ها نگهداری می شوند، یکی از علت های مهم حساسیت های تنفسی هستند.

برای ۳۰ درصد از مبتلایان به آسم، یک گربه یا هر حیوان خانگی دیگر می تواند باعث حمله ی آسم بشود.



گرده افشانی

بچه ها بیشتر در اوایل تابستان و پاییز، به گرده ی گل ها و گیاهان، حساسیت نشان می دهند.

تعداد زیادی از مبتلایان به آسم، به گرده ی گیاهان حساسیت دارند.



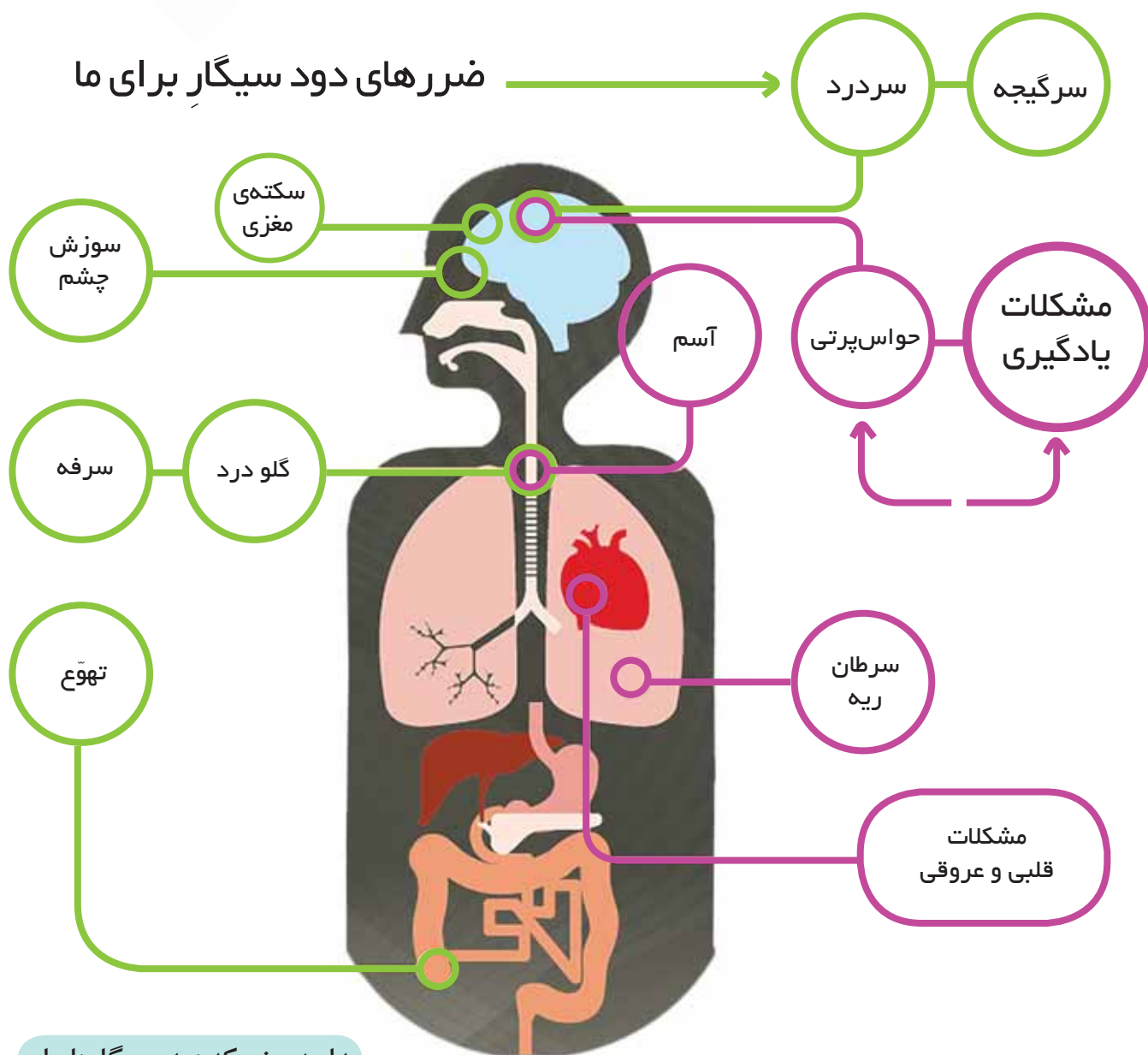


دومین علت مهم حملات آسم دود سیگار دیگران است.



- دود سیگار آسم را تحریک می کند و شدت حمله های آن را افزایش می دهد.
- دود سیگار و بوی آن باعث التهاب ریه می شود و برای بچه ها بسیار خطرناک است.
- دود سیگار باعث سرطان ریه، عفونت گوش، برونشیت و ذات الریه می شود.

ضررهای دود سیگار برای ما



به امید روزی که همه ی سیگارها برای
همیشه خاموش شوند!

• باتشکر از: دکتر احمد اسماعیلی نراقی



بلور و تُلور!

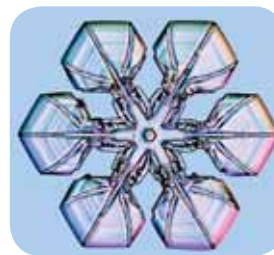
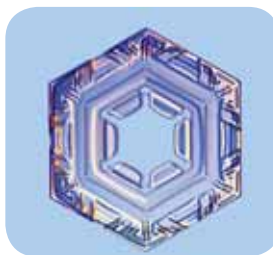
• پریسا برازنده

کریستال‌های برفی چه‌طور تشکیل می‌شوند؟

داستان زندگی دانه‌ی برف، از ابر آغاز می‌شود. ابتدا یک قطره‌ی بسیار کوچک آب بر روی دانه‌ی کوچک غبار، متراکم می‌شود و یخ می‌زند. مولکول‌های پراکنده‌ی بخار آب کم‌کم به این تکه یخ می‌چسبند و یخ می‌زنند، به این صورت شکل کریستال (بلور) کامل‌تر و کامل‌تر می‌شود. هر کدام از بازوهای دانه‌ی برف، به‌طور جداگانه رشد می‌کنند و تا زمانی که در شرایط مساوی از نظر دما و رطوبت قرار داشته باشند، یک شکل خواهند بود.

کریستال‌های برفی، زیبا و عجیبند. اگر در قسمت‌هایی از ایران زندگی می‌کنید که برف ندارد، می‌توانید این‌جا کریستال‌ها (بلورها) را از نزدیک ببینید!

بیاید به دنیای زیبا و پر رمز و راز بلورها برویم!... وقتی برف می‌بارد، ما دانه‌های یک شکلی می‌بینیم که از آسمان فرود می‌آیند. گاهی درشت، گاهی ریز، گاهی خشک و گاهی آبدار. اما دانه‌های برف یک شکل نیستند... وقتی آن‌ها را زیر میکروسکوپ یا ذره‌بین می‌بینیم، هر کدام شکل کریستالی (بلورین) متفاوتی دارند.



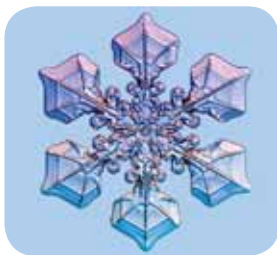
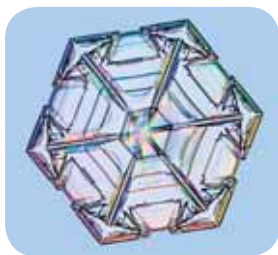
جالب درباره‌ی تبلور

- هر چه رطوبت محیط کمتر باشد، ساختمان کریستال‌ها ساده‌تر است.
- بلورهای برف سفید نیستند. برف از کریستال‌های یخ بی‌رنگ درست شده اما انبوه آن سفید به نظر می‌رسد. درست مانند خرده شیشه‌هایی که انبوه آن‌ها سفید به نظر می‌آید.
- وقتی نور از بلوری عبور کند، آن بلور شفاف دیده می‌شود.
- نبات و نمک طعام، بلورهای خوردنی‌اند. بلورهای یخ و انواع قندیل‌ها هم حاصل تبلور هستند.
- از طرح‌های کریستالی در هنر معماری و طراحی الگو گرفته می‌شود.

شما هم می‌توانید عمل کریستالیزه کردن (تبلور) را انجام دهید

- مقداری شکر یا نمک را در آب گرم حل کنید. آن قدر که محلول «اشباع» یا «سیر» شود و دیگر شکر یا نمک در آن حل نشود.
- محلول را در ظرف بسیار کم عمقی بریزید.
- بگذارید محلول به آرامی خنک شود.
- بعد از تبخیر کامل آب، می‌توانید قطعات بلور (کریستال) را با ذره‌بین یا میکروسکوپ ببینید.

برای سریع شدن عمل تبلور، می‌توانید یک تکه سنگ نمک یا نبات را داخل محلول قرار دهید. به این کار «بذرافشانی» می‌گویند.



پرنده‌گان در سرزمین‌های گوناگون، از استوا گرفته تا قطب، روش‌های جالبی برای حل مشکلات خودشان دارند. روش هر پرنده، به چیزهای مختلفی بستگی دارد. البته چیزهایی مثل شکل بال‌ها، منقار و... بسیار مهم است. در این‌جا با نکات تازه‌ای از زندگی هما (نوعی کرکس) آشنا می‌شویم.



پرواز کج غذا!



۲۰ هما گرسنه است، او مشغول پرواز در ارتفاع ۵۰ تا ۱۵۰ متری است، فکر کردن به این ارتفاع می‌تواند دل هر انسانی را بلرزاند... هما همه‌چیز را برای یافتن غذا زیر نظر دارد.



۲۱ نه!... او دیر نرسیده است، زمان بندی او دقیق است. هما از اوّل به دنبال همین استخوان‌ها بوده است، ولی او این استخوان‌های سفت و سخت را چگونه می‌خوردی



۱۰ این پرنده، هما یا نوعی کرکس است. او استاد مسلم هوانوردی است!... هما می‌تواند به کمک بال‌هایش که طول آن‌ها به دو متر و ۷۰ سانتی‌متر می‌رسد، کیلومترها اوج بگیرد.



۲۲ اما انگار او دیر رسیده است. کرسنگان قبلی، لاشه را خورده‌اند و فقط استخوان‌های آن باقی مانده است.



۶. حالا پرنده به ارتفاع مناسب رسیده است. او استخوان را از آن بالا، روی سنگها پرت می کند.



۵. هما استخوان را برمی دارد و پرواز می کند. استخوان چهار کیلو گرم وزن دارد. او برای این که کمتر وزن آن را احساس کند، استخوان را موزی بدنش نگه می دارد.



۸. استخوان شکسته است. حالا او با اشتهای مغز خوش مزه ی استخوان و البته خرده استخوان ها را نوش جان می کند. اسید معدی او آن قدر قوی است که می تواند استخوان را هم هضم کند!

• باشکوه از مغفورا زواران حسینی



۷. های جوان دوباره بر زمین می نشینند تا تکه های استخوان را پیدا کنند.



• نرگس الهیاری



خرابی و پوسیدگی دندان



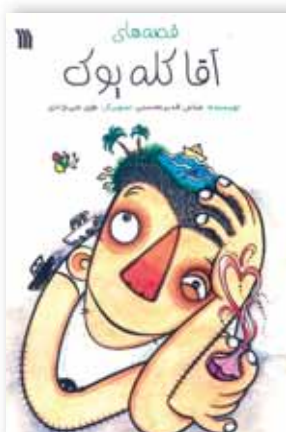
- علمی
- نویسندگان: دکتر الوین سیلوراستاین، ویرجینیا سیلوراستاین و لورا سیلوراستاین
- ناشر: انتشارات تیمورزاده
- - نشر طبیب
- تلفن: ۸۳۳۸۳-۲۱

بچه‌های سرزمین گربه...



- داستان
- نویسنده: فروزنده خداجو
- تصویرگر: ندا عظیمی
- ناشر: به نشر
- (انتشارات آستان قدس رضوی)
- تلفن: ۸۸۹۶۲۳۰۱-۲۱

قصه‌های آقا کله پوک



- داستان
- نویسنده: عباس قدیرمحسنی
- تصویرگر: طوی علی‌نژادی
- ناشر: سروش
- تلفن: ۸۸۳۱۰۶۱-۲۱



پرندگان آهنین



- آشنایی با انواع هواپیماها و...
- نویسنده: عباس خارا باف
- تصویرگر: الهام محبوب
- ناشر: طلایی
- تلفن: ۶۶۴۸۳۰۶۶-۲۱



چرا باید در مصرف آب صرفه‌جویی کنم؟



- علمی
- نویسنده: جن گرین
- تصویرگر: مایک گوردون
- مترجم: سارا آرین مهر
- ناشر: طبیب (با همکاری انتشارات تیمورزاده)
- تلفن: ۸۳۳۸۳-۲۱





شش قصه از اسکار وایلد برای بچه‌ها



- داستان
- مترجم: سعیدا زندیان
- تصویرگر: پی. جی. لینچ
- ناشر: پیدایش



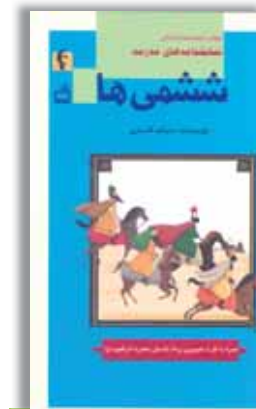
دایره

- داستان تخیلی
- نویسنده: سیدنوید سیدعلی‌اکبر
- تصویرگر: سمیه ورزدار
- ناشر: آفرینگان
- تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۳۶۶۷



ششمی‌ها (نمایشنامه‌های مدرسه)

- نمایشنامه
- نویسنده: مسلم قاسمی
- ناشر: انتشارات مدرسه
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۳۲۴-۹



مجموعه‌ی کتاب‌های چرا و چگونه

- اطلاعات عمومی
- نویسندگان: المار برومر، یورگن تسیر و....
- مترجم: کمال بهروزکیا
- ناشر: قدیانی (کتاب‌های بنفشه)





اولین مدال دو و میدانی بانوان

لیلا رجبی کسی است که اولین مدال در رشته‌ی دو و میدانی را به دست آورد. او با کسب مدال نقره در بازی‌های آسیایی کره، اولین مدال تاریخ بانوان ایران را در بازی‌های آسیایی در رشته‌ی دو و میدانی به دست آورد. پرتاب وزنه‌ی وی ۱۷ متر و ۸۰ سانتی‌متر بود که باعث شد او مدال نقره را به کشورمان ارمغان آورد.

رگ به رگ شدن در ورزش

کشیدگی و پیچ‌خوردگی از آسیب‌های ورزشی است که بیشتر در مچ پا ایجاد می‌شود. گاهی کشیدگی و پیچ‌خوردگی را «رگ به رگ شدن» می‌نامیم. این آسیب مربوط به رباط‌های پا یا دست ورزشکاران است. اگر فشار وارد شده بر رباط‌ها، بیش از حد تحمل آن‌ها باشد، باعث پیچ خوردن یا رگ به رگ شدن آن‌ها می‌شود.



جَمبال چیست؟

جَمبال در بازی بسکتبال، زمانی صورت می‌گیرد که داور، توپ را بین دو بازیکن در دایره‌های داخل زمین بالا بیندازد. سپس بازیکنان برای ضربه به توپ به سمت توپ می‌پرند تا توپ را لمس کنند.



برترین گل قرن با هفت دریبل

این گل را «مارادونا» زده است. در جام جهانی ۱۹۸۶ در بازی آرژانتین و انگلیس، مارادونا با به ثمر رساندن دو گل، آرژانتین را پیروز کرد. نخستین گل مسابقه را مارادونا در ابتدای نیمه‌ی دوم زد. چند دقیقه بعد، مارادونا با دریبل زدن به هفت بازیکن انگلیسی، توپ را وارد دروازه‌ی انگلستان کرد. این گل به عنوان برترین گل قرن معرفی شد.



عبور از صحرا

نام «رضا پاکروان» به عنوان «سریع‌ترین دوچرخه‌سوار عبور کننده از صحرا» در کتاب رکوردهای جهانی ثبت شده است. او در سال ۲۰۱۱ توانست با دوچرخه‌اش در مدت ۱۳ روز از الجزایر به سودان سفر کند و ۱۷۳۴ کیلومتر را در این زمان پشت سر بگذارد.



۴۷ کیلومتر دویدن عقب عقب!

«ارشاد روح‌بخشیان» با دویدن عقب عقب به مسافت ۴۷ کیلومتر و ۲۵۰ متر، رکورد دنیا را جابه‌جا کرد. این بوکسور مشهدی در مدت ۵ ساعت و ۵۷ دقیقه و ۲۰ ثانیه به صورت برعکس دوید. مردم مشهد مقدس در طول این مدت او را همراهی و تشویق می‌کردند.

کارت‌های داوری فوتبال

استفاده از کارت‌های زرد و قرمز در فوتبال، از مسابقات جام‌جهانی ۱۹۷۰ در مکزیک آغاز شد. کارت زرد برای اخطار به بازیکنان خطاکار داده می‌شود. به بازیکنی که خطای قابل توجهی انجام دهد و قوانین را رعایت نکند، کارت زرد می‌دهند. کارت قرمز را داور برای اخراج به بازیکنی می‌دهد که خطای بزرگی انجام داده یا خطا را تکرار کرده باشد.



روپایی با توپ تنیس

«مهدی حب‌درویش» با شکستن رکورد روپایی سرعتی با توپ تنیس، نام خود را در کتاب رکوردهای جهانی ثبت کرد. او موفق شد در سال ۱۳۹۰ در یک دقیقه ۱۴۴ بار با ضربه به توپ تنیس، رکورد تازه‌ای را در این کار ثبت کند.

تلفن



● اعظم اسلامی و شایان بهنوا ● تصویرگر: سام سلماسی

چه کسی تلفن همراه را اختراع کرد؟



«مارتین کوپر» در سال ۱۹۷۳ (یعنی ۴۱ سال پیش) اولین نمونه‌ی گوشی تلفن همراه را اختراع کرد. البته تلفن قابل حملی که او ساخت، به اندازه‌ی یک آجر بود و وزن زیادی داشت! تلفن کوپر، آزمایشی بود و ده سال طول کشید تا تلفن همراه به بازار بیاید. اولین گوشی‌های همراه که به بازار آمدند، نیم کیلوگرم وزن داشتند و قیمت آن‌ها هم بسیار گران بود. دکتر کوپر از تلفن‌های همراه امروزی اضافه شدن برنامه‌های جدید به آن‌ها انتقاد دارد. او اعتقاد دارد تلفن برای مکالمه است، نه چیز دیگر!

باز هم درباره‌ی تلفن مارتین کوپر

این تلفن فقط برای سه ساعت شارژ داشت و بیشتر از آن کار نمی‌کرد. وقتی هم که شارژ آن تمام می‌شد، باید به مدت ۱۰ ساعت برای شارژ به برق وصل می‌شد!

ایده‌ی ساخت تلفن همراه

ایده‌ی ساخت تلفن همراه از فیلم علمی-تخیلی «سفر ستاره‌ای» گرفته شد. در این فیلم، قهرمان داستان با گوشی بی‌سیم صحبت می‌کرد و این طرف و آن طرف می‌رفت. فیلم سفر ستاره‌ای بیشتر از ۴۸ سال پیش ساخته شد و به نمایش در آمد.



پیشتران فضا



باز هم یک نویسنده!

«جین رادنبری» نویسنده و فیلم‌نامه‌نویس معروفی بود که کتاب «سفر ستاره‌ای» را نوشت. از روی کتاب علمی-تخیلی «سفر ستاره‌ای» یک سریال تلویزیونی ساخته شد که نمایش آن از سال ۱۹۶۶ میلادی به مدت سه سال ادامه داشت. این سریال در بسیاری از کشورهای دنیا به نمایش در آمد و موفق‌ترین مجموعه‌ی تلویزیونی در تمام دوران‌ها شناخته شد. از روی داستان رادنبری، ۱۲ فیلم سینمایی هم ساخته شده است. این فیلم، ایده‌ی استفاده از تلفن همراه را متولد کرد. جین رادنبری در کتابش از فناوری‌ها و وسایلی نوشت که در آن زمان، فقط تخیلی بودند.

همراه



تاریخچه تلفن همراه

تلفن همراه، یکی از پرکاربردترین اختراعات جهان است. در دهه‌ی ۱۹۶۰ یعنی ۵۰ سال پیش، دانشمندان به فکر آزاد کردن تلفن از حالت ثابت و به کارگیری آن در مکان‌های مختلف افتادند. کشورهای سوئد، دانمارک و فنلاند اولین کشورهایی بودند که از تلفن‌های اتومبیل استفاده کردند. این تلفن‌ها چیزی شبیه بی‌سیم‌های قدیمی بودند. این تلفن‌ها کامل نبودند و کار کردن با آن‌ها مشکل بود. بعدها وسایلی به نام «پیجر» ساخته شد که پیام‌های کوتاه را دریافت می‌کردند. مثلاً «با خانه تماس بگیر!...» پیجرها نمی‌توانستند پیامی را ارسال کنند. گوشی‌هایی که در آن زمان ساخته شدند، بسیار بزرگ و سنگین بودند. وزن این تلفن‌ها، ۳۶ کیلوگرم بود!!!



اولین نمونه‌ی گوشی تلفن همراه



پیجر

اما برای استفاده از تلفن بی‌سیم نیاز به گوشی مناسب‌تری بود. تا این که در سال ۱۹۷۳ دکتر مارتین کوپر که یک مهندس الکترونیک بود، اولین گوشی قابل حمل را ساخت. در سال‌های ۱۹۸۰ میلادی ۱۷ کشور اروپایی تصمیم گرفتند سیستم تلفن سیار دیجیتال بسازند. این گروه سیستمی را ابداع کردند که در آن زمان بی‌عیب و نقص به نظر می‌آمد.

بایدها و نبایدهای تلفن همراه

امواج تلفن همراه برای بچه‌ها و بزرگ‌ترها ضرر دارد و می‌تواند به سلامتی آن‌ها آسیب‌هایی وارد کند. برای کاهش این آسیب‌ها، راه‌هایی وجود دارد که بهتر است آن‌ها را یاد بگیریم:



۴. البته خیلی بهتر است که از «هندزفری» استفاده کنید.

۵. اگر هندزفری نداشتید، از بلندگوی توی تلفن همراه استفاده کنید. این‌طوری، امواج کمتری به بدن شما می‌رسد.

۶. میوه‌ها و سبزیجات تازه، مخصوصاً آن‌ها که رنگی هستند، از ما در برابر سرطان‌ها محافظت می‌کند.



۷. در منزل تلفن همراه را خاموش کنید. تلفن ثابت پاک و سالم‌تر است.



۱. تا می‌توانید، کوتاه‌تر مکالمه کنید.

۲. بهتر است بچه‌ها تلفن همراه نداشته باشند. چون برای آن‌ها مضر است. از تلفن ثابت استفاده کنید؛ مگر در اوقات ضروری.

۳. وقتی طرف مقابل، گوشی را برداشت، تلفن همراه را به گوشتان بچسبانید نه قبل از آن. این‌طوری مغز شما در برابر امواج خطرناک کمتری قرار می‌گیرد.



عمل جراحی



پروین خانم دید که دختر کوچولوی دو ساله‌ای داشت توی پارک، کتاب حافظ می‌خواند.

پرسید: «دخترم تو چه جوری شعر حافظ می‌خوانی؟»

دختر کوچولو گفت: «توی اینترنت آگهی زده بودند که با هر عمل جراحی ده سال جوان شوید. من اولش پنجاه و دو ساله بودم اما پنج بار عمل کردم، دو ساله شدم!»

مجان

اولی: «می‌دانستی من هر شب پیتزای مجانی می‌خورم؟»
دومی: «چه جوری؟»
اولی: «پیتزافروشی سر کوچه‌ی مادر برابر خریدن هر چهار پیتزا، یکی هم مجانی می‌دهد. چهار تا پیتزا می‌خرم و یکی هم مجانی می‌گیرم. اما فقط مجانیه را می‌خورم و بقیه‌اش را می‌ریزم دور!»

اسم مستعار

آقای بیژن راه راه، مربی کاراته بود اما شعر هم می‌گفت. او شعرهایش را با اسم مستعار چاپ می‌کرد. چون دوست نداشت کسی بفهمد او شعر می‌گوید. البته اسم مستعار او هم همان «بیژن راه راه» بود. همه می‌گفتند: «این چه اسم مستعاری است؟... این که اسم خودت است...»
بیژن می‌گفت: «نه... این یکی، راه راه‌هایش از آن طرف است!»



سرما خوردگی



اولی: چرا دستت سوخته؟
دومی: آخه سرما خوردم!
اولی: چه ربطی داره؟
دومی: تا حالا وقتی یه لیوان پر
چای داغ توی دستت است، عطسه
نکرده‌ای؟!

احترام

آقا کامران گفت: «من خیلی به همسرم احترام
می‌گذارم. وقتی او می‌خواهد سوار ماشینم
شود، خودم در ماشین را برایش باز می‌کنم...
آقانادر، تو که ماشین نداری، چه جوری به
همسرت احترام می‌گذاری؟»
آقانادر گفت: «من به جای او لای در مترو گیر
می‌کنم!»

کت و شلوار

آقا شهاب، چهار سال پول‌هایش را جمع کرد تا
توانست برای خودش یک دست کت و شلوار
شیک بخرد. آن وقت، کت و شلوارش را
پوشید و به برج میلاد رفت. موقع بازدید،
او از برج میلاد پایین افتاد و شانزده قسمت
بدنش شکست.
در بیمارستان، دکتر به او گفت: «شما از برج
افتاده‌ای پایین و استخوان‌هایت شکسته،
خدا را شکر که زنده مانده‌ای. اما چرا
کت و شلوار تو اصلاً پاره نشده و هنوز نو
است؟!»
آقا شهاب گفت: «وقتی در حال افتادن بودم،
توی هوا کت و شلوار عزیزم را در آوردم، تا
کردم و گذاشتم زیر بغلم!»

کیک

مرد پولداری به قنادی رفت و گفت که یک
کیک بزرگ می‌خواهم.
فروشنده گفت: «امروز خوش‌مزه‌ترین کیک
را به شما می‌دهم.»
مرد به خانه رفت و به همسرش گفت: «امشب
خوش‌مزه‌ترین کیک را به من دادند.»
همسرش گفت: «پس باز هم کیکشان تمام
شده بوده!... توی قنادی، تندتند کیک‌ها را
با یک آره‌ی مخصوص می‌برند. بعد آره را توی
ظرف آب جوش، تمیز می‌کنند. آن آب‌جوش تا
شب غلیظ و غلیظ‌تر می‌شود. آخر شب هم مثل
کیک می‌شود و به آن می‌گویند خوش‌مزه‌ترین
کیک!»

من و هنر

• به کوشش: اعظم لاریجانی

شما تا چه اندازه با توانایی‌های هنری خودتان آشنایی دارید؟ آیا می‌دانید برای هنرمند بودن، بهتر است الفبای آن را بشناسید و سپس وارد این دنیای بزرگ شوید؟
 هنر به ما نشاط و آرامش می‌دهد و کمک می‌کند که خود و دیگران را بهتر بشناسیم. هنر ایرانی - اسلامی، همیشه در پی نشان دادن زیبایی‌های خداوند و شگفتی‌های خلقت بوده است. هنر کمک می‌کند تا خدا و مردم را بیشتر دوست داشته باشیم و از خودخواهی دور شویم.
 آشنایی با هنر، آشنایی با زیبایی است. رسول خدا حضرت محمد (ص) می‌فرمایند: «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد...»
 خداوند طبیعت را به زیبایی آفریده است تا انسان‌ها بتوانند از آن الهام بگیرند. کسانی که با هنر آشنایی دارند، زندگی را بهتر و عمیق‌تر درک می‌کنند.

کسانی که به هنرهایی مثل نقاشی، عکاسی و... علاقه دارند، بیشتر چه چیزهایی از خودشان می‌پرسند و به چه چیزهایی فکر می‌کنند؟... ما چه قدر به این پرسش‌ها جواب درست می‌دهیم و اگر خطاهایی داریم، چه قدر به دنبال جواب‌های درست می‌رویم؟
 به عنوان نمونه، به پرسش‌هایی که این‌جا آورده‌ایم، جواب بدهید. هر جواب درست ۱۰ امتیاز دارد. اما شما در هر صورت برنده‌اید! چون این مطلب شما را با پرسش‌های مهم هنری آشنا می‌کند.

۱ به نظر شما کدام تصویر، بی‌نظمی را نشان می‌دهد؟

○ ب



○ الف



۲ کدام تصویر «آرامش» را نشان می‌دهد؟

○ ب



○ الف



۳ تصویری را انتخاب کنید که دوری و عمق را نشان می‌دهد.

○ ب



○ الف



۴ مفهوم «فاصله» را در کدام تصویر می‌بینی؟

○ ب



○ الف

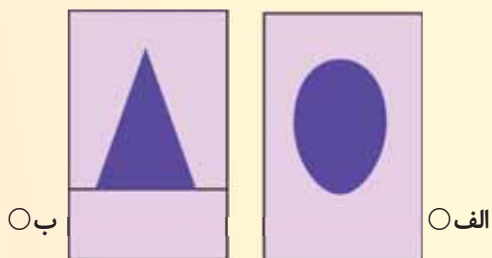




○ ب

○ الف

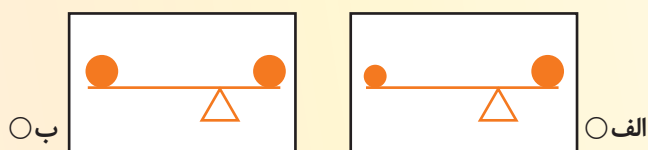
۵۰ کدام تصویر برای خودش آهنگی دارد؟



○ ب

○ الف

۶۰ کدام شکل، ثابت بودن را نشان می‌دهد؟



○ ب

○ الف

۷۰ کدام تصویر، تعادل را نشان می‌دهد؟



○ ب

○ الف

۸۰ کدام تصویر بهتر قاب‌بندی شده است؟

۹۰ هنرمند شخصی است که:

- الف. هنر را خلق می‌کند
- ب. از هنر پشتیبانی می‌کند
- ج. پر از هنر است
- د. برداشتی هنرمندانه از جهان دارد

۹۱ سه رنگ اصلی را نام ببرید؟

- الف. قرمز، ارغوانی و نارنجی
- ب. ارغوانی، نقره‌ای و سیاه
- ج. قرمز، زرد و آبی

۹۲ کدام گزینه، کمتر به هنر ربط دارد؟

- الف. خط
- ب. بافت
- ج. فضا
- د. قیمت

۹۳ خطی که در نگاه ما، زمین را از آسمان

جدا می‌کند، چه نام دارد؟

- الف. خط افق
- ب. خط عمود
- ج. خط مورب

۹۴ حس لامسه کدام ویژگی را در اشیا به ما نشان می‌دهد؟

- الف. بافت
- ب. شکل
- ج. طرح

پاسخ در صفحه‌ی ۳۱

با تشکر از: دکتر لیلا سلیقه‌دار

پی در پی

اول رابطه‌ی بین این عددها را پیدا کنید. بعد بگویید به جای علامت سؤال چه عددی را بگذاریم؟

۳

۷

۱۵

۳۱

؟

رابطه

اگر رابطه‌ی بین عددهای زیر را پیدا کنید، می‌توانید جای خالی را پر کنید.

۱۰

۷

۳

۴

۲

۲

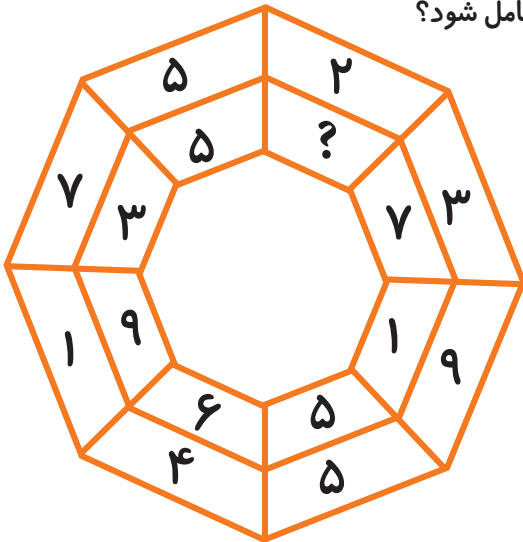
۶

؟

۱

کدام عدد؟

کدام عدد را به جای علامت سؤال بگذاریم تا شکل کامل شود؟



فضانوردی

فضانورد را راهنمایی کنید تا از طریق پیچ و خم‌ها بتواند به سفینه‌ی خود باز گردد.



میوه‌ها

جای کدام حرف در هر ستاره خالی است تا حروف نام یک میوه باشد؟



من و هنر

شماره سؤال	پاسخ درست	شماره سؤال	پاسخ درست
۱	ب	۸	الف
۲	الف	۹	ج
۳	ب	۱۰	الف
۴	الف	۱۱	د
۵	الف	۱۲	د
۶	ب	۱۳	الف
۷	الف		



هنگامی که به یک راه حل رسیدیم، به یک راه حل دیگر رسیدیم.

تفاوت

تفاوت در این است که در یک راه حل، ما به یک راه حل دیگر رسیدیم، اما در این راه حل، ما به یک راه حل دیگر رسیدیم.

نکته

تفاوت در این است که در یک راه حل، ما به یک راه حل دیگر رسیدیم، اما در این راه حل، ما به یک راه حل دیگر رسیدیم.

نکته

تفاوت در این است که در یک راه حل، ما به یک راه حل دیگر رسیدیم، اما در این راه حل، ما به یک راه حل دیگر رسیدیم.

نکته

تفاوت در این است که در یک راه حل، ما به یک راه حل دیگر رسیدیم، اما در این راه حل، ما به یک راه حل دیگر رسیدیم.

همه چیز یک چیز است

درست تعارف کنید

• پریسا برازنده

تعارف از آن چیزهایی است که کمش خوب است. تعارفات ما ایرانیان، زیبا و دلنشین‌اند. کمی تعارف، برای معاشرت درست با دیگران لازم است. استفاده‌ی درست و به جا از تعارف، باعث موفقیت ما در اجتماع می‌شود. آن‌جا که به زبان آوردن یک تعارف لازم است، سکوت، کار درستی نیست. تعارف‌های خوب و پسندیده‌ی زیر را بخوانید و حدس بزنید از هر کدام در کجا و چه موقعیتی استفاده می‌کنیم.

- صفا آوردید - نور آوردید
- دور از جناب - دور از جان
- قدم نو رسیده مبارک!



کاربرد تعارف‌ها

- صفا آوردید - نور آوردید
- کاربرد: این تعارف هنگامی که مهمانی وارد می‌شود، برای خوش آمدگویی و بیان احساسات مثبت به کار می‌رود.
- دور از جناب - دور از جان
- کاربرد: هنگامی که درباره‌ی اتفاق یا حادثه‌ای ناگوار صحبت می‌شود، این تعارف را به کار می‌بریم.
- قدم نو رسیده مبارک!
- کاربرد: وقتی از تولد کودکی باخبر می‌شویم، این تعارف را برای تبریک گفتن به پدر و مادرش به کار می‌بریم.



- طراح جدول: طاهره خردور
- اجرا: مسعود آباد

عمودی ↓

۱. سربلندی - راست نیست
۲. از انواع نان‌های دوست داشتنی ما ایرانیان - نام سدی که بر روی رود دز بسته شده است
۳. نشانی انگلیسی
۴. دام دم بریده!
۵. اوّل شخص مفرد
۶. از وسایل بازی در پارک
۷. از گندم به دست می‌آید - شهری در جنوب تهران
۸. مخالف خیر
۹. به معنی سر و رمز - از مسابقات ورزشی
۱۰. جمع رأی
۱۱. سنگ‌ریزه
۱۲. تنها
۱۳. این جاندار، برای دفاع، از بوی بد استفاده می‌کند
۱۴. مقبره‌های عظیم فرعون‌های مصر باستان - لیز
۱۵. برزگر، فلاح - لوله‌های باریک خون در بدن.

افقی ←

۱. از شهرهای استان خوزستان - هم خانوادگی «مشترک»
۲. روز بعد از امروز - کم شدن
۳. وسیله‌ی شکستن چوب - حرف فاصله - علامت مفعول - خانه
۴. از پستانداران قوی هیکل جنگلی - حیوان خرنده - نام کمانگیر در افسانه‌ها - حرف سی‌ام در الفبای فارسی
۵. حرف منادا - سقف گرد - قسمتی از پا - مرتّب نصفه!
۹. روستای ترکی - به معنای بزرگ شدن - همان کله است
۱۰. پایین رفتن آب دریا - عامل بیماری‌زا - کارخانه‌ی غذاسازی درخت.

